

نگوییم

..

بگوییم / نویسنده هرمز انصاری

طراحی: پویا آریان پور

چاپ اول: ۱۳۸۵.

۸۰ص- (برای آنان که می اندیشدند)

استفاده یا به اشتراک گذاری مطالب کتاب با ذکر

منبع بلا مانع است.

www.Hormozansari.com

برای آنان که می اندیشند

نگوییم

...

بگوییم

هرمز انصاری

من از گویش های محلی لذت می برم،
از حرف زدن "مردم کوچه" و مدرسه نرفته هم خوشم
می آید -

حرف شان را می فهمم.

وقتی یکی می گوید:

"دورم شده، راهم خیلی دیر است."

متوجه می شوم که «دیرش» شده و راهش خیلی
«دور» است.

یا اگر کسی بگوید

"ما 'نامحروم' شدیم" ...

اما، آن چه در یادداشت های این کتاب - به اشاره -
آمده است

در برخورد با گفته ها و نوشته هایی است که از
رسانه های بزرگ اثرگذار - از رادیو و تلویزیون و کرسی
خطابه و روزنامه و کتاب و نشریه تبلیغی - به مردم عرضه
می شود

و مردم درس خوانده و درس نخوانده، ملاک و معیار
درست گویی و «سخن فاخر» می گیرند.

که نه به تصادف، بل در تکرار و استمرار، همه جا
می وزند و بر ذهن و زبان مردم می نشینند.
و در گفته ها و نوشته ها جاری

اشاره های من نه از دید یک ادیب، نویسنده،
زبان شناس، یا «معلم ادبیات» است -
که انتظار ساده خواننده یا شنونده ای است که توقع
دارد آن چه را گوینده، یا نویسنده، منظور دارد - همان
گونه که در ذهن او می گذرد - دریافت کند.
من، خود، آن گونه که می بایست، بر «ادبیات پارسی»
تسلط ندارم.

اما حواسم جمع است
احساس واندیشه ام را به واژگان و ساختارهایی بسپارم
که «گیرنده» پیامی متفاوت، یا در هم ریخته، دریافت نکند.
و دوست ندارم صاحبان فکر -
سکان داران سیاست و مدیریت و «تنویر افکار» -
آن گونه بگویند و بنویسند که بچه های مدرسه مغایر
با آموزش های خود یابند.
و همین جا، صمیمانه، از ادیبان و پارسی شناسان و
نوآوران در «اندیشه و بیان»، تقاضا می کنم
هم مرا در کار خود هدایت کنند
هم گویندگان و نویسندگان رسانه های پرشنونده و
خواننده را تصحیح.

هرمز انصاری
اردیبهشت ۱۳۸۵

همه عمر روی «اندیشه و بیان» کار کرده است.
می گوید یک زبان بیشتر روی کره زمین نیست؛
زبان بیان اندیشه.
و همه تلاش آدمیان در آن است که
یک کتاب را بخوانند -
کتاب زندگی را

هرمز انصاری

بچه ها را دوست دارد،
به آن ها فکر می کند،
با آن ها حرف می زند،
برای آن ها می نویسد
و برای شان سازمان دهی آموزشی می کند.
«عشق و اندیشه» او در دنیای بزرگ پرصفا و
غرور انگیز کودکان و نوجوانان و جوانان
همواره بر گل های «زندگی» نشسته است و راه بلوغ
رفته
۴۹ سال پیش، یاددهی زبان خارجی را، با خردسالانی
شروع کرد که امروز از بزرگان دانش و اندیشه و هنر
جهانند.
۳۶ سال پیش نیز - در بنیان نهادن انستیتو زبان
سیمین - خود، عاشقانه، «کار» با بچه های ۴ تا ۶ سال را
برعهده گرفت.

و امروز، بار دگر، در هفتاد سالگی، عشق و اندیشه و توان و تلاش خود را داده است به سازمان دهی
«نمونه» برای تعمیم.
نمونه هایی که گل سرسبدهشان کودکان و نوجوانان است.

هرمز انصاری

همه توان و اعتبار و هویت انسان را
در اندیشه و بیان می داند.

و می پرسد:

”ما که با پیشرفته ترین روش ها، و با وسواس و تمرین فراوان، از زبان آموزان می خواهیم زبان خارجی را روان بیان کنند، و در بهترین سبک نوشتاری بنویسند
آیا نباید از زبان مادری مان گلستانی بسازیم که همه گل های زیبای اندیشه و بیان را شکوفا کند و بارور؟“

و

«نگوییم»

...

بگوییم»

ابزار چنین باغچه بانی است.


ناشر


از همین نویسنده


”برای آنان که می‌اندیشند“

نشر آنسه

منتشر کرده است:


۱۳۸۲ تبریک های نورزی 

۱۳۸۳ کوتاه نویسی های هرمز انصاری 


آن روزها 

...


۱۳۸۴ این روزها

تو به من عشق ورزیدن 

۱۳۸۴ یاد می دهی

پرنده های عشق 

۱۳۸۵ آواز مرا بخوانید

چه بنویسیم 

...

۱۳۸۵ چه گونه بنویسیم؟

هنر و ادبیات در جامعه فلاحتی

...

در جامعه صنعتی

در جامعه فلاحتی، کشاورز - دامپرور
دانه گندمش را درشت می خواهد،
هندوانه اش را بزرگ می خواهد،
خرمنش را انبوه می خواهد،
گاوش را چاق می خواهد،
و گوسفندش را فربه - پردنبه.
او زیاد را دوست دارد،
سنگین را دوست دارد،
ضحیم را، حجیم را؛
این برایش می شود وجه تمیز خوب از بد،
می شود معیار زیبایی و زیباشناختی،
می شود ملاک تشخیص سالم از ناسالم.
همسرش را هم «چاق» می پسندد؛
لاغر را بیمار می انگارد.
دختر را که تعریف می کند
می گوید «مثل کشتی»،
غیب را می ستاید،
رخسار را سرخ و سفید می پسندد.

پی دیوارش را هم ضخیم می گیرد،
سردست و دمپایش را هم بلند.
خوراک و خوردن را
مهمترین امر زندگی می شمارد –
میهمان نوازی و مهربانی را
در خوراندن می داند.
تعارف که می کند می گوید
”نوش جان، گوشت رانت؛
همه بشود گوشت و دنبه!“
زاد و ولد را دامن می زند،
خانواده را پراولاد قبول دارد.
کلامش هم
پرطمطراق و پرقاب و کشدار و
تعارف آمیز می شود.
نمایندگان دست به قلم این دوره،
اگر بخواهند برای کسی چیزی بنویسند،
بزرگ داشتن و ادای احترام را در آن می دانند که
دست کم دو سطر
القاب احترام آمیز و «بزرگ» کننده بیاورند.

نوشتارها و گفتارها پر می شود از
واژگان هم مفهوم و نزدیک به هم و تکراری و
غیر ضرور -

وقت گیر می شوند و طولانی،
و گاه پیام اصلی
در زیر آوار کلمه ها و جمله ها
و عبارت پردازی های دهان پرکن
گم می شود.
از واژه های کوچک و تک بخش و کم ضرب
دوری می جویند،

و اگر راه دست شان باشد
به جای ت، ط می نویسند
و تا آن جا که بتوانند کلمات را به هم می چسبانند.

در زندگی صنعتی،
«مصالح» باید هر چه کمتر مصرف شود -
دیوارها کم قطر می شود،
مفتول ها نازک،
آجرها سبک،
ابزارها کوچک
و حرکات ریز.

کارهای بزرگ به ابزارهای کوچک سپرده می شود،
فریادهای پیام رسانی «دشت»
جای خود را
به آهسته گویی محیط های کار و زندگی می دهد
و فرصت های طولانی شب یا روز،
جای خود را به «وقت نداشتن»، کم وقتی! -
لحظه ها پرشتاب می شوند و دقیقه ها پرارزش.
و آن کس که باید
با کمترین مصالح،
پاسخ نیازی بزرگ را بدهد؛
که با لحظه ها می رود و ذره ها،
همسرش را نیز هر چه «ظریف» تر می پسندد -
حالا، چاقی «بیماری» به حساب می آید
و چیزی زیانبار!
و اندام «ترکه ای» رضایت خاطر می آورد.
خوراک کمتر،
فرزند کمتر،
صدای پایین تر،
حرکات ریزتر ...
فرهنگ مردم می شود.

در چنین وضعیتی،
کلام نیز هر چه کوتاه‌تر،
ساده‌تر،
بی تکلف‌تر،
سراست‌تر و پرپیام‌تر؛
هنر سخنوری شناخته می‌شود.
کوتاه‌گویی و کوتاه‌نویسی
و یگراست به سراغ اصل مطلب رفتن،
بی‌پیرایه و بی‌حاشیه و بی‌پرده
«جان کلام» را بیان کردن،
فن و هنر سخنوری می‌شود.
انتظار طبیعی شنوندگان و خوانندگان
از شاعر و نویسنده و نظریه‌پرداز آن است که
از زندگی مردم،
با مردم،
به زبان مردم؛
خردمندان و هنرمندان –
کوتاه، شیرین، زیبا و به‌یادماندنی –
حرف بزند.

۸۰/۶/۲۹

نگوییم

...

بگوییم

📖 «در»، واژه کوتاه و زیبای فارسی است -
ریشه پهلوی دارد -
از سنگ، چوب، فلز، شیشه، پلاستیک، کاغذ ...
ساخته شده،
باز و بسته می شود - برای ورود یا خروج
انسان، حیوان، جامد، مایع، گاز، نور، صدا و ...

- + در شرقی دانشگاه برای ورود اتومبیل است.
- + در چاه را که برداشتند دیدند پر شده است.
- + در این عمارت قدیمی، و از چوب گردوست.
- + در شیشه ای کتابخانه ویژه بازدیدکنندگان است.
- + در شیشه را ببندید و در جای خنک نگه دارید.
- + در پاکت را چسباندم و به نگهبان دادم.

رودکی:

ز عود و چندن او را آستانه
درش سیمین و زرین بالکانه

فردوسی:

که من شهر علمم علی‌ام در است
درست این سخن گفت پیغمبر است

سعدی:

گر بگوییم که مرا با تو سروکاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

حافظ:

در میخانه بستند خدایا میسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایند

ویس و رامین:

در خانه کنون بستن چه سود است
که دزدش هر چه در خانه ربوده است

حالا اگر روی دری بنویسند:

”درب را آهسته ببندید.“

نشانه چیست؟

البته کلمه «درب» هم هست،

عربی است،

به معنای «دروازه» است –

و شاید همین «در» فارسی خودمان باشد

که به عربی رفته ...

📖 برخی تکیه کلام‌هایی دارند که

لا به لای گفته‌های شان بسیار می‌آورند –

نه فقط وقتی که گیر می‌کنند،

که حتی وقتی می‌خواهند – به اصطلاح – روان حرف

بزنند.

این تکیه کلام‌ها –

از آنجا که بی‌ضرورت،

خود به خود،

فکر نشده و نسنجیده می‌آیند –

گاه گفتار را دچار خدشه‌های جدی می‌کنند

و مفاهیم نامطلوب و ناصوابی به بار می‌آورند.

از آن جمله‌اند

«به اصطلاح»، «در واقع»، «در حقیقت»، «فی الواقع»، «واقعاً»، «راستش»، «فرضاً»، «فرض کنید»، «به حساب»، «الان»، «ما»، «شما»، «اینا»، «به قول معروف»، «عرض کنم که»، «عرض شود که»، «اتفاقاً»، «تصادفاً»، «ببخشید»، «برعکس»، «چیز»، «در نهایت»، «منتهای مراتب»، «نهایتاً»، «کلاً»، «اصولاً»، «اکثراً»، ...
خوب،

شخصیت معتبری را دعوت کرده‌اند

تا یک کنگره بزرگ علمی را افتتاح کند.

ضمن خوشامدگویی می‌گوید:

”در محضر شما ... به اصطلاح دانشمندان!“

یعنی شما که دانشمند نیستید؛

ما به شما «دانشمند» می‌گوییم.

کما این که یک کسی،

در رد صلاحیت علمی دیگری -

که اسمش به دانشمندی در رفته است -

ممکن است بگوید:

”این به اصطلاح دانشمند.“

و اگر پزشکی، با تشخیص غلط، موجب مرگ بیماری شود،
اطرافیان متوفی، با اهانت، می گویند:
” این به اصطلاح پزشک!“

حالا فکر کنید

اگر مسؤول بلند پایه ای -

که سخنان او همزمان روی آنتن خبرگزاری ها می رود -
با نام بردن کشورهایی چند،

بگوید:

” این کشورهای ’به اصطلاح دوست‘ ...“

مترجمان زبان های دیگر چه ترجمه می کنند؟

یا استاد گرانمایه تاریخ دان تاریخ شناسی - در گفتگویی -
بگوید:

” اتفاقاً، نظریه این پردازان را تاریخ تأیید می کند.“

که به اعتبار گفته های ایشان

نه اتفاقی نیست،

که قانونمند نیز هست.

📖 مجری برنامه -

در یک شهرستان -
گفتگوی بسیار جدی و اساسی دارد
با رئیس جمهور وقت،
بعد از آن خواننده‌ای را صدا می‌کند که
«برای انبساط خاطر!» یکدم بخواند.
و بسیار اتفاق می‌افتد که
در پایان یک برنامه پر بار و متنوع،
به جای آن که بگویند
«آخرین برنامه»، «آخرین بخش»، «پایانی»
و چیزهایی از این دست،
می‌گویند: «برای حسن ختام!»

📖 نامه رسان ما،

هر وقت پول یا چک به بانک می‌گذارد،
در رسید خود -
از سر محکم کاری -
یک سر کج اضافه روی «ک» بانک می‌گذارد.
وقتی هم حرف می‌زند
واژه اروپایی بانک را «بانگ» می‌گوید.

شاید توجه ندارد که
«بانگ» یک واژه فارسی است –
ریشهٔ پهلوی دارد –
که به «آواز بلند»، به «فریاد»، گویند.

فردوسی:

به شهر اندرون بانگ و فریاد خاست
به هر برزنی آتش و بساد خاست

ناصر خسرو:

نان جوید کسی کو می زند
دست بر منبر به بانگ مشغله

مولوی:

هیچ بانگ کف زدی آید بدر
از یکی دست تو بی دست دگر

حافظ:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می آید

و بانک یک واژه اروپایی است؛
banque فرانسه، bank انگلیسی و banca ایتالیایی.

📖 آقایی که هم دنیا دیده است

و هم دنیا گردیده -

و شاید خود را به این دلیل صاحب صلاحیت

در اندرز گویی و راهنمایی می داند -

لب به سخن که می گشاید می گوید:

”من به شما توسعه می کنم ...“

البته او منظورش «توصیه» است،

و توجه ندارد که توسعه

به معنای «گشاد کردن»، «فراخ کردن» می آید

و این «توصیه» است که معنای «سفارش کردن»،

«اندرز دادن»، «وصیت کردن» می دهد.

📖 آقای غلامی، با خوشحالی، به همکاران مژده داد که:

”ما هم شامل شدیم.“

گفتم شامل چی شدید؟

گفت شامل همین تصویب نامه که می گوید ...

و بخشنامه ای به دستم داد

که در آن نوشته بود:

” کلیه کارکنانی که ... شامل پاداش ... می شوند.“

و آن وقت دانستم که

نویسنده بخشنامه

جای شامل و مشمول را عوضی گرفته است -

او می خواسته، با زبانی، بگوید که

این تصویبنامه شامل حال کلیه کارکنانی می شود

که ...

و آقای غلامی هم می خواسته است مزده دهد که

آنان نیز مشمول آن تصویبنامه اند.

آن دو، هیچ یک، نمی دانستند که

شامل فاعل است و بیرونی،

و مشمول مفعول است و درونی -

شامل مشمول را در بر می گیرد؛

شامل محیط است و مشمول محاط،

شامل مشمول را می پوشاند.

شامل فراگیرنده است،

به همه رسنده است،

و مشمول احاطه کرده شده.

📖 «استاد» یک واژه فارسی است -

ریشه پهلوی دارد -

و جمع آن می شود **استادان**.

البته آن را اوستاد، اوستا و استا هم گفته اند

که ریشه پهلوی آن **ōstāt** است.

این واژه از فارسی خودمان به عربی رفته،

دلیلی ندارد که ما هم

جمع عربی آن - اساتید - را به کار بریم.

شاید در زبان فارسی خودمان هم

یک وقتی «د» را «ذ» می گفتیم:

رودکی

آهوی وحشی در دشت چگونه دودا

او ندارد یار، بی یار چگونه بودا

و استاذ از فارسی به عربی رفته،

جمع عربی گرفته،

شده است استاتید ← استاتید.

چه دلیلی دارد که ما فارسی زبانان
واژه به این زیبایی و پرقدری را - «استادان» - را
بگذاریم
و دندان مصنوعی را - اساتید را - برداریم.
و آیا برای فارسی زبانان
شیرین تر و راحت تر نیست که
جمع واژه «هدف» را هم
- که ریشه عربی دارد -
«هدف ها» بگویند -
مثل بسیاری واژه های دیگر
که «فارسی» شده است؟

📖 آقای میرزازاده

چنان چسبیده است به «ات» جمع عربی
که هر چه دم دستش بیاید
با آن جمع می بندد.
اگر به او بگویی که «گ» حرف فارسی است
و در عربی نیست،
چرا با جمع عربی می گویی «گزارشات»

و «پ» هم در عربی نداریم
چرا «پیشنهادات»؟
خیال می‌کند که جمع بستن با «ها»
واژه را از سکه می‌اندازد.
و هر جا هم که «ات» نکشد،
«جات» می‌آورد.
می‌گوید و می‌نویسد:
پیشنهادات، گزارشات، گرایشات، سبزیجات، میوه‌جات ...
او می‌نویسد:
«گزارشات واصله»
و حتی نوشته بود «تلگرافات واصله»!
اصلاً توجه ندارد که
تلگراف وسیله و شیوه ارسال پیام است -
و واژه ای است اروپایی -
و تلگرام پیام است -
که به هر حال جمع عربی نمی‌پذیرد.

📖 نوشته است:

- " کلیه فاکتورها در امور مالی ممیزی و کنترل شد
صحت و سقم آن مورد تأیید است."

می گویم:

سقم بیمار بودن است،

ناصحیح بودن است -

بیماری، ناخوشی

در مقابل

صحت، درستی.

یاد پیشخدمتی افتادم که

هر وقت از حمام در می آمدم می گفت:

«ساعت حمام»

و هر وقت از اتاق خواب، می گفت:

«ساعت خواب».

البته منظور صحت حمام بود و صحت خواب؛

که یک تعارف قدیمی است.

راستی، آن مدیر چه می خواست بگوید؟

«درستی و نادرستی همه فاکتورها گواهی می شود»!؟

📖 وقتی وارد یک کنفرانس علمی شدیم
برگ خوشامدگویی‌ای دستمان دادند که در آن آمده بود:
«مقدم استادان گرام...»
به دبیر کنفرانس گفتم
شما که می‌دانید
گرام واحد وزن است -
واژه اروپایی است -
و هزارتای آن می‌شود یک کیلوگرم ...
گفت پس می‌خوانیم «گرام»
که ایرادی نداشته باشد.
البته منظور نوشته، «استادان گرامی» بود.

📖 هر وقت به اعظم خانم می‌گویم
این «مشکل» است، نه مشکل
به آواز خواننده‌ای استناد می‌کند که
مشکل و خوشگل را با هم قافیه کرده است.
به او می‌گویم خواننده می‌خواسته
جنسش را جور کند،
تو که خود می‌دانی
مشکل و اشکال با «ک» است،
این «مشکل‌پسند» است
نه مشکل‌پسند،
و «مشکل‌گشا» است نه ...

حافظ:

من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دل را تو آسان بردی از من.

ولی اعظم خانم مُشک را هم مشک می گوید و
اشک را هم اشک
و مُشک را هم مشک و ...
«آجیل مشکل گشا!»

حافظ:

ز کوی مغان رخ مگردان که آنجا
فروشنده مفتاح مشکل گشایی.

📖 در دعوتنامه آمده بود:

”تقاضا دارد دعوت انجمن را قبول فرموده و از هر گونه
همیاری دریغ نفرمایید.“
که می بایست می گفت:

«از هیچ گونه همیاری دریغ نفرمایید.»

+ هر را می گذاریم برای فعل های مثبت،

و هیچ را برای فعل های منفی —

+ از هر نوع تماس تلفنی پرهیز نفرمایید.

+ از هیچ گفتگوی تلفنی پرهیز نفرمایید.

که البته بعد از کلمه فرموده «و» اضافه است

و می توان جای آن «،» گذاشت.

می گفت «هرگونه تعرضات دشمنان ...»
که می بایست می گفت:
+ «هر تعرض دشمن ...»
+ یا «هرگونه تعرض دشمنان ...» —
چون بعد از «هر»، مفرد می آید؛ نه جمع —
+ هر انسانی می داند که
هر اشتباهی — هر اندازه بزرگ — قابل جبران است؛
اگر هم اشتباه را بفهمی و هم راه جبران را بدانی.

گفت محصول امسال،
صد و سی درصد محصول پارسال است.
گفتم من که نمی توانم
عدد بزرگ تر را در عدد کوچک تر جای دهم؛
شما چه گونه توانسته اید؟
گفت ما محصول پارسال را پیمانه گرفته ایم،
صد فرض کرده ایم،
و امسال سی درصد اضافه داریم.
گفتم خوب، سی درصد درست است؛
چون ۳۰ کسری از ۱۰۰ است
و در آن جای می گیرد،
ولی ۱۳۰ از ۱۰۰ بیشتر است
و بر آن جای می گیرد —
باید بگوییم «صد و سی بر صد»
گفت من این را از کسی، تا حالا، نشنیده ام.
گفتم خوب، شما بگویید تا دیگران بشنوند.



وارد ساختمان چند طبقه‌ای شدیم.

در طبقه همکف روی در اتاقی نوشته بود:

«اثاث فقط اینجاست.»

خوب، تصور اولی این بود که

بقیه اتاق‌ها زیر پوشش‌های دیگری هستند،

ولی وقتی در طبقه دوم هم

همین نوشته را روی دری دیدیم

معلوم مان شد که می‌خواهند بگویند:

«اینجا فقط اثاث است.»

و شما مراقب جای «فقط» باشید —

از اول تا آخر جمله حرکت می‌کند،

و هر جا که بنشینند پیام متفاوتی دارد:

+ «آن‌ها از دیدار شما خوشحال می‌شوند.»

+ فقط آن‌ها از دیدار شما خوشحال می‌شوند،

+ آن‌ها فقط از دیدار شما خوشحال می‌شوند،

+ آن‌ها از دیدار فقط شما خوشحال می‌شوند،

+ آن‌ها از دیدار شما فقط خوشحال می‌شوند،

+ آن‌ها از دیدار شما خوشحال می‌شوند، فقط.

وقتی، سی و چند سال پیش،
در شهر کوچک مان
نهضتی بزرگ بر پا کردیم که:
” این شهر دانشگاه می خواهد،
و در این دیگر جای گفتگویی نیست.“
تاجری خوشنام و خوش اعتبار
تلفن زد که:
”قلماً، قدماً، جاناً، مالاً... در خدمت هستم.“
او با «جان کلام» خود قلبم را تسخیر کرد،
اما افسرده شدم که
این «تنوین» عربی
با زبان شیرین ما چه کرده است؟!
و این ناخوشنودی
تا امروز با من بوده است؛
که نظریه پردازان و مفسران و رهنمود دهندگان ... نیز
می گویند و می نویسند
«ولاً»، «دوماً»، «سوماً»، «چهارماً»، «گاهاً»، «جواباً»،
«زباناً»، «شباهاً»، «رواناً»، «اشتباهاً» ...

حتی از واژه‌های اروپایی
«تلفناً»، و «تلگرافاً» جعل می‌کنند.
که اگر به شیوه فارسی خودمان بگویند:
+ تلفنی به او پیشنهاد دادم و تلگرافی پاسخم را داد.
+ روی حمایت مالی من حساب کنید.
+ از جان خود مایه می‌گذارد.
+ قلمش در خدمت گسترش دانش است.
+ حضوری راه‌یابی خواهیم کرد.
+ گاهی گفته‌هایش را به زبان‌های زنده دنیا بر می
گردانند ...
خوشایندتر نیست؟

📖 می‌گفت: «تحت پرتو حملات آمریکا ...»
دل‌م می‌خواست «پرتو» را برای چیزهای
مثبت، زیبا، گرمابخش، روشن‌کننده ...
می‌گذاشتند:
+ پرتو محبت او گرمابخش خانه دل ماست.
+ پرتو اندیشه‌هایش بر تاریکی‌های قرون می‌تابد.

📖 نوشته بود:

”.. از حداقل مواد غذایی برخوردار بودند.“
دلیم می خواهد «برخوردار» شدن برای امور مثبت باشد:
+ ما، در این دامنه کوهسار،
از هوای بسیار لطیفی برخورداریم.
+ دانشجویان این دانشگاه
از تسهیلات خوبی، برای پژوهش، برخوردارند.

📖

در اجرای نقشی - در نمایشنامه‌ای - می گفت
”حالا که به پای خودت به مسلخگاه آمده‌ای ...“
حالا چه جور سلخ خانه را،
یک بار دیگر،
با «گاه» فارسی -
برای نشان دادن محل - آورده!
مسلخ یعنی محلی که در آن
گاو و گوسفند را ذبح کنند و پوست کنند؛
سلخ خانه.
«گاه» را ما در فارسی خودمان
پسوند واژه‌هایی می‌آوریم که
جا و مکان اجرا، نمایش یا بودن آن واژه را
نشان دهد:
دانشگاه، پژوهشگاه، کشتارگاه، نمایشگاه، فروشگاه،
آرامگاه، لشکرگاه، پرورشگاه ...

📖 مشکل «منشی»

راننده آمده بود سراغ مدیر کل،
منشی به راننده گفت:
”الان تشریف می آورند خدمت تان!“
و در جایی که مقام بالاترش
می خواست با مقام بالاتر خود تماس بگیرد،
منشی گفت:
”به ایشان عرض بفرمایید ...“

همین دیشب هم،
وقتی از سخنران اصلی کنفرانس دعوت شد
پشت میز خطابه بیاید،
مجری برنامه به حاضران گفت:
”اکنون جناب آقای ... عرایض شان را می فرمایند.“

📖 بیچاره «لحظه»

می گفت: ”یک لحظه، فقط یک لحظه.“
اما وقتی میکروفون را گرفت سرمان را برد.
کسی هم که اصرار داشت پاسخ او را بدهد -
یقه دران - خود را به طرف تریبون می کشاند
و می گفت: ”یک کلمه، فقط یک کلمه.“
اما رییس جلسه مجبور شد
دو - سه بار به او اخطار بدهد.


و آن خانم که
«یک لحظه» وقت می خواست،
وقتی لحظه‌ای پشت در مانده بود،
فریاد می زد که
«یک ساعت است پشت در مانده‌ام.»
البته چند دقیقه‌ای معطل مانده بود.

📖 دبیر کنفرانس می گفت:

«حدود صد و شصت و خرده ای مقاله رسیده است.»
که یا «حدود» زیادی است یا «خرده ای»
در خبرها هم آمده بود «بیش از ۳۴۷ نفر ...»
خوب، اگر اعداد با صفر می آمد -
ده دهی -

می گفتیم حدود ۳۰۰ نفر،
یا حدود ۳۴۰ نفر،
اما وقتی می گوییم بیش از ۳۴۷ نفر
یعنی چند نفر؟


برای اسم‌های قابل شمارش -
آن ها که از خود واحد دارند -
وقتی به آخرین واحد می رسیم
دیگر خرده و بیش نمی آوریم -
خرده یک آدم، یک کتاب، یک مدرسه!
اخبار: «حدود ۴ نفر کشته شدند.»
البته می شود گفت
دست کم ۴ نفر کشته شدند؛
یعنی ما از چهار نفرش خبر داریم،
ولی باید بیشتر باشد.

می گفت 

”هیچ گونه ارتباطات مخابراتی برقرار نیست.“

+ که بعد از هیچ «مفرد» می آید -

هیچ امری، هیچ آدمی، هیچ شهری ...

نوشته بود: 

”نوشته را مانند نگین اصل درخشنده ای دیدم که از میان هزاران گفته ها و شنیده های ممتاز برگزیده شده و به زیبایی تمام زوائد آن تراش خورده ...“

که بهتر بود می نوشت:

”نوشته را مانند نگین اصل و درخشنده ای دیدم

که از میان هزاران گفته و شنیده ممتاز برگزیده شده،

به زیبایی تراش خورده ...“

که اگر زوائد به معنای زیادی ها باشد

»تراش« نمی خورد؛

تراشیده می شود،

زدوده می شود.

شاید منظور نویسنده زوایا باشد -

که آن هم درونی است، نه بیرونی.

نکته: اسم بعد از عدد به صورت جمع نمی آید -

- + هزاران نهال نشانده شد.
- + دویست و پنجاه مقاله برای کنگره رسیده است.
- + چهارده نفر، تابحال، نام نویسی کرده اند.

📖 برگه ای جلویم گذاشت که
داخل ستون های خط کشی شده آن را پر کنم.
بالای یکی از آن ستون ها نوشته بود:
«کسورات».
گفتم این چیست؟
گفت کسورات است، دیگر؛
آنچه کسر می شود.
گفتم خوب، جمع «کسر» که می شود کسور،
چرا کسورات؟
جمع اندر جمع!؟
گفت ورقه چاپی است، آقا.
روی چیزی که چاپ شده که حرفی نباید زد!
آن وقت دانستم که چرا می گویند و می نویسند:
شؤونات، احوالات، امورات، کسورات، عیوبات، لوازمات ...
به جای شؤون و احوال و امور و کسور و عیوب و لوازم ...
که جمع «شأن» است و «حال» و «امر» و «کسر» و
«عیب» و «چیزهای لازم».

همین دیشب می‌گفت: «بالاخره قیوداتی هست.»
با خودم گفتم: خوب، قلم و کاغذ و پارچه و روزنامه و
کرسی خطابه و صدا و سیما که دست‌شان هست
می‌توانند قیودات را هم یک بار دیگر، جمع بزنند.
اما «قید»، با هر منظوری که بیاید، جمعش می‌شود
«قیود».

📖 می‌گوید:

«شخصیت و عنوان در نظام جمهوری اسلامی مانع از آن
نمی‌شود که به اتهام افراد در محاکم قضایی رسیدگی
نشود...»

که البته، به تعبیری، منفی در منفی می‌شود مثبت!
شاید می‌خواستند بگویند:
+ شخصیت و عنوان مانع نمی‌شود که رسیدگی
بشود.

📖 می‌گوید:

«همه کسانی که دوران دشوار مبارزه و استبداد را تجربه
کرده‌اند، حاضر نیستند جامعه دچار رکود و جمود شود.»
که اگر بگوییم «همه»، یعنی برخی هستند و برخی
نیستند.

ولی اگر بگوییم «هیچ – هیچ یک از کسانی» یعنی کسی حاضر نیست.

+ همه او را می شناسند.


+ هیچ کس او را قبول ندارد.

+ همه در مراسم حاضر بودند.

+ هیچ کس برای شام نماند.

که اگر بگوییم «همه برای شام نماندند.» -

یعنی برخی ماندند.

می گوید: "دوباره مجدداً پیغام فرستاده است." 

می گویم: "بار اول هیچ، بار دوم را می گویند دوباره،"

هر چیز هم که تجدید شود، می گویند 'مجدداً' -

یعنی دوباره."

می گوید: "آخر، او دوباره تکرار کرد."

می گویم: "دست شما درد نکند!"

می گوید: "باز، دوباره ایراد گرفتی؟"

می گویم: "یا 'باز'، یا 'دوباره'، یا 'مجدداً'، یا 'تکرار'،"

یکی از این ها برای منظور شما بس است."

می گوید: "باز از اول بگو."

می گویم: "می ترسم 'از نو' را هم اضافه کنی!"

می گوید: "پس، بنابراین یکی از آن کلمات کافی است؟"

می گویم: "به شرط آن که یا 'پس' را برداری، یا 'بنابراین'،"

را."

کسی که ما را، به خانه اش، به «شب شعر» دعوت کرده بود،
در پذیرایی و در تشکر از ما،
خود را «میزه بان» می خواند.
او «شعر» می گفت، اما توجه نداشت که «میزه» ادرار
است؛ و این «میز» است که او باید اداره کند -
میز + بان ← میزبان = کسی است که دیگری را به
میهمانی خود دعوت کند.

معزی:

او میهمان من بد و من میزبان او
مهمان نشست و خوان به بر میزبان نهاد.
حال فکر کنید اگر «بان» را پسوند «میزه» کنیم،
چه معنا می دهد!؟

می گوید: "هم اعضای هیأت منصفه و هم قاضی نباید در
مظان فشار و تبعیت سیاسی باشند."
می گویم اگر «هم» گذاشته آید که باید باشند:
«هم» برای فعل مثبت است -
+ هم به او مهربانی کنید، هم به فرزندش.
+ هم میوه را تازه بخورید، هم سبزی را.
+ هم خوب فکر می کند، و هم خوب تلاش.
شاید می خواسته آید بگوید:
"نه اعضای هیأت منصفه باید در مظان فشار و
تبعیت سیاسی باشند، نه قاضی."
که در این صورت معلوم نیست منظورتان از «مظان»
چیست.

📖 نوشته است: ”در مصرف انواع مواد غذایی که مجوز وزارت بهداشتی را ندارند خودداری کنید.“
که بهتر بود می نوشت:
+ از مصرف هر نوع ماده غذایی که ...
+ از مصرف هر ماده غذایی که ...
+ از مصرف مواد غذایی - از هر نوع - که مجوز وزارت بهداشتی را ندارد. ...

📖 می گوید: ”به طور ناشیگری اینها نقاب را عقب زدند.“
که بهتر بود می گفت:
+ با ناشیگری
+ ناشیانه
و اگر از «طور» هم استفاده شود شاید بتوان گفت:
+ به طور ناشیانه ای

📖 می گوید: «ناوگان های امریکا ...»
می گویم: ناوگان که جمع «ناو» است؛
به معنای مجموع کشتی های جنگی دولتی
در ناحیه ای معین.
حالا اگر امریکا در چند جا «مجموعه» کشتی جنگی
داشته باشد
آیا ما می توانیم دو جمع بر یک اسم فارسی بزنیم؟

می گوید: ” آیا امسال در همایش توکیو شرکت

می کنی؟“

می گویم: چه همایشی؟

می گوید: ” همین که می گویند کنگره ... برای ...“

می گویم: خوب، بگو کنگره ...

می گوید: ” ما چه کار داریم که خارجی ها چه می گویند؛

آن ها برای هر گردهم آیی

بنا بر منظور و مقصودشان

واژه ای دارند:

کنگره، کنفرانس، سمینار، سمپوزیوم، کنوانسیون ...

ما که نمی آییم زبان فارسی مان را

با این اصطلاحات خراب کنیم -

ما به همه می گوئیم ’همایش‘.

می گویم: خوب، ما از کجا بفهمیم

در آن گردهم آیی چه خواهد گذشت؟

می گوید: ” آن را دیگر از فرهنگستان بپرس.“

سه روز هوش و حواس مان را دادیم به سخنرانان

تا ببینیم چه می گویند.

روز آخر از ما این طور تشکر،

یا به کلام گرداننده کنفرانس،

«عذرخواهی» کردند:

”معدرت می خواهیم به خاطر بطالت وقت حضار!“

نفهمیدم وقت ما «باطل» بود،

باطلش کردند،

باطلش کردیم؟

نفهمیدم.



جلسه اولیای کودکان را اداره می کرد؛
به پرسش های آموزشی هم پاسخ می داد.
ولی به «موتور» حرکت بچه ها که می خواست اشاره کند،
گفت: «باید انگیزش داشته باشند.»
کسی هم نبود که - در گوشش - بگوید:
انگیزش مصدر است؛ مصدر انگیزیدن، انگیختن -
انگیزه باعث انگیزش می شود -
تحریک، ترغیب، تحریض. تحریض = برانگیختن
آن چه کسی را به کاری برانگیزد،
باعث و سبب شود
«انگیزه» است.

+ نیاز، انگیزه تلاش است.
+ خواندن، انگیزه اندیشیدن است.
+ در او شوق خواندن، و انگیزه یاد گرفتن را دامن
زنید، پروازش با او.

به کار بردن انگیزش - به جای انگیزه -
مرا به یاد سال دوم دبستان انداخت؛
که وقتی خانم بازرسی وارد حیاط مدرسه مان می شد،
گفت: «چه بارشی میاد؟»
او هم توجه نداشت که «بارش» مصدر باریدن است.

می گوید: "کسی حق تعرض و تجاوز به 'احوال' شخصی افراد را ندارد."
می گویم: به «احوال» شخصی ما چی؟

می گوید: "به طرقي از طرق!"
می گویم: چی را از روی چی برداشتی؟
می گوید: "یک راه از راه‌ها را."
می گویم: پس بگو «به طریقی از طرق» -
راه مفرد است و «راه‌ها» جمع،
طریق مفرد است و طرق جمع،
آن هم جمع مکسر عربی!

می گوید: "بیش از پیش روشن تر شده است."
می گویم: یا بیش از پیش، یا «تر».
+ او بیش از پیش مسؤولیت پذیر شده است.
+ نسبت به گذشته، مسؤولیت پذیر تر شده است.
+ اگر روشن تر حرف بزنید، همه حرف شما را می فهمند.
«تر» نشانه صفت تفضیلی است -
سر بودن یک چیز را بر چیز دیگر
در یک صفت
نشان می دهد.
بیش ← بیش تر کم ← کم تر بالا ← بالاتر
پایین ← پایین تر صبور ← صبور تر

می گوید: «با مشکلات جبران ناپذیرتری رو به رو می شویم.»
می گویم: اگر جبران ناپذیر است که دیگر تر و خشک ندارد.
مثل این است که شما بگویید: «این ناممکن تر است.»
که البته، به عقیده من،
نه ناممکن وجود دارد، و نه جبران ناپذیر.

می گوید: «این بی ضررتر است.»
می گویم: خوب، اگر بی ضرر است که ضرری ندارد؛
«بی ضرر» مساوی «بی ضرر» است —
«تر» دیگر برای چیست!؟

می گوید: «این درست تر از آن است.»
می گویم: خوب، اگر می گویی «درست»،
یعنی صحیح و سالم و بی عیب - کامل، تمام،
پس راه را می بندی برای کامل تر، بی عیب تر.
چون اگر کامل باشد که دیگر ناقص نیست،
و اگر بی عیب باشد معیوب نیست.
شما می توانید بگویید
این بهتر است،
کم عیب تر است، به جواب درست نزدیک تر است ...
البته، از آن طرف می شود رفت
ناقص تر، معیوب تر، ناخوش تر ...

می گوید: «توانستیم تا اندازه‌ای به نحو شایسته‌ای انجام دهیم.»

می گویم: اگر تا اندازه‌ای توانسته‌اید که به نحوه شایسته‌ای نبوده است.

می گوید: «امکانات زیاد قلیل ما ...»
می گویم: اگر «قلیل» است که دیگر زیاد نمی شود.

می گوید: «حداقل سقف عیدی و پاداش ...»
می گویم: شما که «سقف» زده‌اید، دیگر حداقل و حداکثر ندارد.

می گوید: «بیشترین حداقل ...»
می گویم: یا دست تان را بالا بگیرید، یا پایین؛ بیشترین می شود «حداکثر»،
و حداقل می شود «کمترین».
آیا می توان گفت: «بیشترین کمترین»!
یا «حداکثر حداقل»!

می گوید: «در اولویت آخر باشد.»
می گویم: اولویت، مقدم بودن کسی یا چیزی بر کس یا چیز دیگر است.
«اولویت» تقدم است،
چه جور شما بردید «آخر»؟
اولویت به معنای «سزاوارتر» است -
«حق اولویت» به معنای حق برتری است.

📖 هر بار سوار هواپیمای ... می شویم
برگه تبلیغی ای به دستمان می دهند که
در آن نوشته است:
”مفرح بخش ترین خط هوایی جهان“
خوب، خارجی هستند،
نمی دانند که مفرح می شود «فرح بخش».

📖 مسؤول برگزاری امتحان،
خطاب به شرکت کنندگان در آزمون ورودی می گوید:
” اگر نام شما روی اوراق امتحانی اشتباهاً نوشته شده ...“
البته منظور او «اشتباه» است - یعنی با املاي غلط.
+ اگر نام شما اشتباه نوشته شده است
اگر بگوییم «اشتباهاً» - که خود ایراد دارد -
یعنی نمی بایست می نوشتیم،
و اشتباهی نوشته شده است.
و باز می گوید: ”به ’کلیه‘ تذکرها توجه نفرمایید“ -
که می بایست بگوید:
به هیچ یک از «تذکر»ها توجه نفرمایید.
و می گوید: ”یک انتخاب را انتخاب کنید.“
می گویم: اگر «انتخاب» شده باشد،
دیگر او چه کاره است؟

می گوید: "آرزوی توفیق هر چه بیشتر
رئیس جمهور را مسئلت کردند."
می گویم یا «آرزو» یا «مسئلت» -
+ توفیق هر چه بیشتر رئیس جمهور را آرزو کردند.
+ توفیق هر چه بیشتر رئیس جمهور را مسئلت
کردند.
مسئلت داشتن = خواستار بودن
+ شادابی شما را خواستارم.
+ سلامتی شما را مسئلت دارم.

می گوید: "این توفیق را برای من حاصل کرده اند."
می گویم: اگر شما به دست آورده اید،
آن ها «حاصل» نکرده اند،
اگر آن ها «موجب» شده اند،
حرف دیگری است.

می گوید: "با جناب استاندار 'هماهنگی' کردیم."
می گویم: شاید با جناب استاندار "هماهنگ" کرده باشید
که نتیجه اش هماهنگی است.
هم آهنگ ← هم آهنگی
هماهنگ کردن و هماهنگ شدن عملی است که
نتیجه اش می شود «هماهنگی»؛
هماهنگی اسم است.

📖 می گوید: "برای سرافرازی همه عزیزان آرزوی موفقیت می کنم."
می گویم: یا سرافرازی عزیزان را آرزو کنید، یا موفقیت آنان را.
یا بفرمایید:
"سرافرازی و موفقیت همه عزیزان را آرزو می کنم."

📖 می گوید: "به عنوان یک واقعیت‌هایی دنیا را تهدید می کند."
می گویم: اگر «یک» می گذارید جمع نبندید،
و اگر جمع می زنید یک نگذارید.

📖 تبلیغ می کند که: " ... با ۱۰ نوع محصول متنوع ..."
می گویم یا «نوع» را بردار یا «متنوع» را —
+ با ۱۰ نوع محصول ...
+ با ۱۰ محصول متنوع ...

📖 می نویسد و می گوید:
«به صورت داوطلبانه»، «به صورت فعالانه»
می گویم:
«به صورت داوطلب»، یا «داوطلبانه» ... «فعالانه» ...
+ گروهی، به صورت داوطلب،
همه کوه‌های اطراف تهران را تمیز کردند.
+ آن‌ها، داوطلبانه، به همه پرسش‌ها پاسخ دادند.
+ اگر فعالانه شرکت کنند، برنده می شوند.

📖 از بلندگوها اعلام می کنند:

” از شرکت کنندگان محترم تقاضا می شود

به سالن اجتماعات مراجعه فرمایید.“

که فعل دوم شخص - فرمایید - را

برای سوم شخص - شرکت کنندگان - به کار می برد.

+ از شرکت کنندگان محترم تقاضا می شود

به سالن اجتماعات مراجعه فرمایند.

+ از داوطلبان شرکت در اردوی تابستانی تقاضا

می شود

فرم های مرتبط را پر

کنند.

+ از جنابعالی تقاضا می شود


کنگره پزشکی را افتتاح فرمایید.

📖 می گوید: «تا مادامی که ...»

می گویم: یا «تا» یا «مادامی که»

+ تا ریشه در آب است امید ثمری هست.

+ مادامی که چراغ قرمز است، عبور نفرمایید.

می گوید: 

”علایم این بیماری هم در انسان پیدا نشده، هم در حیوان.“

می گویم:

”نه در انسان پیدا شده است، نه در حیوان.“


«هم» برای مثبت است،

«نه» برای منفی.

+ او هم مهربان است، هم شجاع.

+ من نه در نروژ بوده ام، نه او را دیده ام.

آبان ۱۳۸۰

هر وقت به خانه ابراهیم خان می رویم، 

هنوز وارد نشده،

با یکی دو تا زیر شلواری، روی دستش،

جلو می آید که:

” آقا بی جامه بپوشید، راحت باشید،

اینجا خانه خودتان است.“

یکی دو بار به شوخی به او گفته ام که

من خوش ندارم «بی جامه» بنشینم،

اما او منظورم را متوجه نشده —

شاید توجه ندارد که

ما خود، در زبان فارسی مان،

«پاجامه» داشته ایم،

زن‌های هندی شلوار گشادی به نام
puyjama می‌پوشند
و در انگلیسی به آن pyjamas یا pajamas می‌گویند
که S آخر آن علامت جمع است.
صرفاً لباس خواب است،
دو تکه است با نیم تنه و شلوار.
و مراد ما از «پی‌جامه» همان است؛
که به هر حال با «بی» شروع نمی‌شود.

📖 گفت: "از بغل این کار خیلی سود برده است."
گفتم: "یعنی چه طوری؟"
گفت: "از بابت فروش زمین‌هایی که ..."
گفتم: "شاید می‌خواهید بگویید از قِبَل فروش ..."
گفت: "به هر حال اگر این کار به او سپرده نشده بود ..."

📖 می‌گوید: "نه امریکا، نه انگلیس، نه آلمان ... و نه هیچ
کشور دیگری نمی‌تواند به ما زور بگوید."
می‌گوییم: "نه امریکا می‌تواند به ما زور بگوید،
نه انگلیس،
نه آلمان
و نه هیچ کشور دیگری."

شما وقتی «نه» می آورید
فعل بعد از آن مثبت می آید؛ نه منفی —
منفی در منفی می شود «مثبت!»
+ او نه نامه نوشته است، نه تلفن زده.
+ کشور ما نه در این پیمان شرکت می کند،
نه در پیمان دیگری.
+ نه فروش این خانه درست است،
نه خرید آن زمین،
و نه اجاره کردن ویلا.
+ با خود نه قلم آورده بود، نه کاغذ، نه کتاب
و نه هیچ وسیله دیگری برای خواندن و
نوشتن.

📖 می نویسد: "عموم ناظران دارند به این نتیجه می رسند
که ادامه وضع موجود هر زمان ناممکن تر شده است، و هر
تغییر در گرو تغییر در تناسب قوا در حکومت است ..."
می گویم: اولاً ناممکن وجود ندارد،
ثانیاً شاید می خواهید بگویید که
هر آن دارد به ناممکن نزدیک می شود.
چون دو ناممکن نیست
که یکی بر دیگری سر باشد.
ناممکن، ناممکن است؛ به زعم شما !

می نویسد: "شگفت اینکه در شعری شناسنامه خود را
ابطال کرده‌اند."
می گویم: وقتی باطلش کردی می شود ابطال.
+ دولت روسیه با باطل کردن قرارداد ...
«ابطال» آن را اعلام داشت.

گفت: "چه جور رمانی دوست دارید؟"
گفتم: "از نوشته‌های رومن رولان خوشم می آید."
گفت: "نه، چه جور رمانی دوست دارید به بسته کادویی!
شما ببندم؟"
گفتم: "اگر به بسته هدیه ما می خواهی ببندی
روبان ببند - آن هم روبان پهن بنفش!"

جعفر آقا وقتی خداحافظی می کرد، گفت:
"خدا نگه دار تا فردا صبح."
گفتم: "اگر فردا صبح تو را ندیدم
به که بگوییم آن را تمديد کند؟"

شکایت از وضع بد رانندگی در تهران داشت
و گله از رانندگان متخلف.
چون مسؤولیتش بالا بود دلش می خواست
صدایش به همه مردم برسد که:
"بعضی ها دوبله توقف می کنند، حتی 'سوبله' پارک
می کنند."

شاید توجه نداشت که «دوبل» یک واژه اروپایی است
که ما به عاریت گرفته‌ایم،
از عدد «دو» فارسی گرفته نشده
تا بتوان به سیاق آن
«سوبله» را از عدد سه ساخت.

📖 می‌نویسد: «در ایران خودمان توده ملت‌مان در تمام طول
تاریخش امکان تعقل، امکان تفکر، امکان به کارگرفتن
چیزی که بهش می‌گویند مغز، نداشته.»
می‌گوییم: وقتی می‌گویید «در تمام طول تاریخ»
باید فعل شما «مثبت» باشد
«تمام طول» برای پیوستگی است،
برای «همیشه» است.
اگر منظور شما آن است که
«هیچ وقت در طول تاریخ»،
«در هیچ دوره‌ای از تاریخ»،
«در طول تاریخ، هرگز» ...
خوب، می‌توانید بگویید «نداشته»

📖 می‌نویسد: «... اما هیچوقت چشمم از انقلاب خودانگیخته
آب نخورده.»
می‌گوییم: اگر بگوییم «چشمم آب نمی‌خورد»،
یعنی امیدی ندارم،
آینده‌ای نمی‌بینم،
احتمال نمی‌دهم.
اما آیا می‌شود آن را به گذشته هم برد و
گفت آب نخورده است؟

📖 می نویسد: "فردوسی در منتهای ایجاز و ظرافت، در نخستین شکل گیری، گوهر وجود ضحاک را آلوده و ناپاک معرفی می کند ... ضحاک که گهرش چنین ناپاک و آلوده شکل می گیرد، ..."

می گویم: «گوهر» و «گهر» را بگذارید برای
«ای ایران ای مرز پر گهر»
گوهر را بگذارید برای مثبت ها، زیباها،
دوست داشتنی ها و صاحب اصل و اصالت ها
اگر خواستید
از «جوهر» که عربی همان گوهر خودمان است
می توانید استفاده کنید

📖 «اسطوره» را دستش گرفته است که:
" این ها نمی تواند واقعیت داشته باشد، علمی نیست،
تاریخ آن را تایید نمی کند."
می گویم: " اسطوره با تاریخ فرق دارد،
اسطوره منطقی اسطوره دارد و علم منطقی علم.
و تاریخ نیز علمی است که
تکوین و تحول و تکامل را دنبال می کند."

📖 گفت: "روزنامه ها مچ او را باز کردند."
گفتم: "لابد مشت او را گرفتند؟"
گفت: "بله، در آن قضیه ..."
گفتم: "حالا، بگو این دفعه
مچش را بگیرند؛ مشتش را باز کنند."

وانگهی این چه کاری است؛
شاید او در مشتش چیزی پنهان کرده باشد
که نخواهد کسی ببیند.“
گفت: ” کار از این حرف ها گذشته است؛
مچش که گیر افتاد، مشتش باز شد.“
گفتم: ”من هم به این کارها کاری ندارم،
ولی جای مچ و مشتت درست شد.“

📖 گفت: ”شما بزرگواری بفرمایید و در مراسم ما تشریف
بیاورید.“

گفتم: ”شما هم، لطفاً، آن فتحه را از سر ’گ‘ بزرگواری
بردارید - با کمال میل.“

بزرگ + وار ← بزرگواری امید + وار ← امیدوار
مس + وار ← مسوار طوطی + وار ← طوطی‌وار
«وار» پسوند است و در ترکیب به معنای:

«مثل، نظیر، سان» می‌آید -

اسم عام = دیوانه‌وار - طوطی‌وار - پلنگ‌وار - مجنون‌وار
اسم خاص = رستم‌وار - سکندر‌وار - فرعون‌وار

📖 خیال می کردم «تصادم» چیز خوبی نیست؛
از برخورد سخت دو چیز به هم به وجود می آید،
آسیب و صدمه دارد ...
اما وقتی سخنران –
در افتتاح گردهمایی «بزرگداشت معلم» –
در آغاز سخن گفت:
”روز معلم ‘تصادم’ پیدا کرده است با دهه اول ماه محرم
... این تصادم را مبارک می داریم.“
به کلی گم شدم که «تصادم کرده»، «مبارک است» ...
چی برای کی مبارک است؟! نفهمیدم.
شاید سخنران می خواست بگوید: «همزمان شده اند»
قدیم ها می گفتند:
«مقارن شده اند» یا «... مصادف شده است با ...»

📖 از مجلس ترحیم که بیرون می آمدیم،
اسداله خان به زحمت خودش را به صاحب عزا رساند
و در حالی که کلمات در گلویش گیر می کرد،
گفت: ”تهنیت می گویم.“
شاید یادش رفته بود که تهنیت با تسلیت بوده است؛
آن هم برای کسانی که خود به استقبال مرگ رفته اند
و مرگشان راهگشای زندگی زندگان بوده است.

📖 آمده بود دنبال کاری که نمی بایست می شد.
گفتم: " این کار را نکن؛ عواقب وخیمی دارد."
گفت: «مأمورم و معذور.»
گفتم: " این مال آن دوره بود؛
در این دوره 'مأمور مسؤول' است."
گفت: " من نماینده آن دوره در این دوره هستم."

📖 دو نکته از یک صفحه روزنامه — بی تفسیر.

سخنران اول:

"هیچ عاملی در جامعه به جز رأی و نظر خود مردم
نمی تواند مانع رسیدن شایستگان برخاسته از متن مردم
به حاکمیت باشد."؟

سخنران دوم:

"نیروهای انقلاب با وجود اختلاف سلیقه هیچ گاه در
مقابل استقلال و حاکمیت ملی کوتاه نخواهند آمد."

📖 می گفت روی برگ اول پرسش های امتحانی

به خط درشت نوشته بود:

"هیچ علامتی نگذارید، در غیر این صورت اوراق شما
تصحیح نخواهد شد."

و تا آخر امتحان ندانستم که

بالاخره روی برگ های امتحانی علامت بزنم یا نزنم!

📖 «دکتر» می خواندندش —

خیلی چیزها هم سرش می شد —
از رادیو با او مصاحبه می کردند.
شیرین و خودمانی حرف می زد،
اما همه اش می گفت:

”به حالت مجازی روزه دار باید توجه کرد ...
مجاز روزه دار، به طور اتومات، قند می طلبد ...“
اول منظور او از مجاز و مجازی را نمی فهمیدم،
به همین علت کلی از مطلب را از دست دادم،
و وقتی متوجه شدم که به جای «مزاج» می گوید «مجاز»
و منظورش از حالت مجازی، حالت مزاجی است
که دیگر به «اتومات» رسیده بود
این «اتومات» همان واژه ای است که
برخی رانندگان و تعمیرکاران از «اتوماتیک»
ساخته اند.

و آقای دکتر می خواست بگوید

+ مزاج روزه دار

خود به خود

میل به خوردن شیرینی می کند.

«اتو» در زبان انگلیسی به معنای «خود» است.
اتومیل = خودرو اتوبیوگرافی = شرح حال خود

می گفت: "دولت کاملاً نباید در فرهنگ دخالت کند."
که اگر من بودم می گفتم:
"دولت ابدأً نباید در فرهنگ دخالت کند."

نوشته است:

"... این جمود و قشری گری یا تحجر چه دستاوردهای
خطرناکی را در قلمرو مسائل اجتماعی و سیاسی و
فرهنگی می تواند داشته باشد."
من، «دستاورد» را مثبت می بینم؛
در گفته بالا اگر «عواقب» یا «نتایج» می آمد
می توانست بار منفی مورد نظر را داشته باشد.
+ تجربه های تلخ و شیرین
بزرگترین دستاورد سفرهای دور و دراز
شماست.
+ ما باید آخرین دستاوردهای علمی - هنری -
فلسفی جهان امروز را به محافل دانشگاهی خود
بکشیم.

می گوید: "همچون گذشته، با شدت بیشتر ..."
می گویم: "اگر چون گذشته باشد، دیگر، 'بیشتر'
نمی پذیرد."

📖 نوشته است: "... چون و چرا کردن درباره هستی یا چیستی یا چرایی پدیده‌ها و امور جزء هويت انسانی است. نردبان کمال علمی و معنوی بشر است."
+ من «جزء» را در مقابل «کل» می‌بینم،
جزء را «فرع» می‌بینم؛ کوچک می‌بینم.
در حالی که «جزو» را در ردیف، موازی،
و گاه بخش بزرگ.

در گفته بالا اگر «جزو» بیاوریم
بزرگی و اهمیت آن بهتر دیده می‌شود —

اگر بگوییم:
+ "این 'جزو' مباحث اصلی کتاب است."
اهمیت آن را نشان داده‌ایم،

و اگر بگوییم:
+ "این 'جزء' مباحث اصلی کتاب است."
در مقایسه با مباحث اصلی،
آن را کوچک شمردیم.
گرچه در فرهنگ لغت جزو و جزء یکی آمده است.

📖 گفت:

"ما برای استعفای حقوق‌مان به این جا آمده‌ایم."
گفتم: "شاید استیفای حقوق‌تان را می‌گویید."
گفت: "حقوق ما را بدهند،
اسمش هر چه می‌خواهد باشد."

📖 می گوید: "دیپلم امروز ارزشی مساوی با صفر پیدا کرده است."
می گویم: یا صفر را نمی دانید چیست،
یا ارزش را.

📖 می گوید:
اگر چنانچه او موافقت کند.
می گویم: یا «اگر» یا «چنانچه».

📖 می گوید:
"هر گونه شباهت احتمالی بین آنها با افراد حقیقی یا حقوقی و رویدادهای واقعی به کلی تصادفی است."
می گویم:
من به کلی را برای منفی می گذارم و کاملاً را برای مثبت -
+ خانه به کلی از بین رفت.
+ با حرف شما کاملاً موافقم.

📖 می نویسد: "و سپس پس از تعیین معیارها ارزشیابی مناسب تهیه و اعمال گردید ..."
می گویم: «سپس» را بردارید
تا دو تا «پس» دنبال هم نیاید.

📖 نوشته است:

”با حضور نمایان ... در عرصه تولید کتاب، زمینه سرمایه‌گذاری دپگران نیز فراهم شد. و همین امر قهراً موجبات فعالیت فرهنگی بسیاری از مؤلفان و مترجمان و ویراستاران کشور را فراهم آورد.“
می‌گوییم:

چرا قهراً؟

این که خیلی صلح‌آمیز بود،
اجباری هم در کار نبود.

📖 نوشته است:

”کدام فراز بی‌فروود بوده و کدام املائی نانوشته بی‌غلط؟“
می‌گوییم: فراز، فروود دارد،
اما املائی نانوشته چه طوری غلط دارد؟

📖 می‌گوید: «عدم وجود آب ...»
می‌گوییم: «یا 'عدم' یا 'وجود' ...»

📖 نوشته است:

”حاصل این می‌شود که عقاید توده از زبان به اصطلاح چنین روشنفکرانی حاکم بر فرهنگ و بینش جامعه شود.“
که منظور نویسنده
”از زبان چنین به اصطلاح روشنفکرانی ...“ است.

📖 در دادگاه می‌گفت:

”حاضر شدم از همه چیز خود بگذرم و در راه آزادی و استقلال وطن عزیزم از هر گونه فداکاری خودداری نکنم.“
که منظور از «هیچ گونه فداکاری» بوده است.

📖 ”و شما جوانان وطن پرست در راه آزادی و استقلال ایران از هر گونه فداکاری دریغ ننموده و از همه چیز خود گذشته‌اید.“

»هر« برای فعل مثبت است؛

»هیچ« برای منفی.

+ هر کاری ارزش ساخته بود — برای آزادی او —
کرد،

اما هیچ کاری ارزش ساخته

نشده.

📖 نوشته است: «اجباراً ناچار شدم ...»

خوب یا ”اجباراً“ یا ”ناچار شدن“

📖 نوشته است: ”بعضی‌ها را می‌بینم که با چه حُب و بُغضی

به من نگاه می‌کنند.“

حالا آن‌ها چه جور نگاه می‌کرده‌اند که

هم خوششان می‌آمده است هم بدشان ...

با نویسنده است.

📖 نوشته است: «در سوگ غم»
که یکی از آن‌ها بس است.

📖 نوشته است: «به صورتی آزادانه»
می‌گوییم: «به صورتی آزاد،
یا آزادانه»

📖 نوشته است:
”از کنار مسائل با اغماض برخورد کردن“
می‌گوییم: یا از کنار مسائل گذشتن
یا با اغماض برخورد کردن.

📖 می‌نویسد: ”اگر فقدان امنیت وجود داشته باشد“
می‌گوییم: فقدان «نبودن» است و وجود «بودن»،
چه طور جمع می‌زنید؟

📖 می‌گوید: «همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.»
می‌گوییم: «همگان هنوز از مادر زاده نشده‌اند.»

📖 می‌گوید: ”تا پول در دست یک افراد مشخص و معینی
نگردد ...“
می‌گوییم: «یک» را که برداری درست می‌شود.

📖 می‌نویسد:

”خیلی اشکالات در آن کتاب‌ها می‌دیدم.“

که باید بگوید:

+ خیلی اشکال در آن کتاب‌ها می‌دیدم،
+ اشکالات زیادی در آن کتاب‌ها می‌دیدم.

📖 نوشته است:

”من فقط به چند آثار آقای ... اشاره می‌کنم.“

که می‌بایست می‌نوشت:

+ من فقط به چند اثر آقای ...

📖 نوشته است:

”آثاری که انسان با قلم نوشته است، یا با خودکار به

وجود آورده است ...“

می‌گوییم:

«قلم»، در ذهن من، دیگر اسم ذات نیست؛

اسم معنا شده است —

قلم به اثر مکتوب آدم‌ها گفته می‌شود؛

ولو با میخ یا لیزر باشد.

+ قلم او شیرین، روان و گویاست.

+ او، با قلم پر توان خود، انسان را در جایگاه انسان
نشانده.

📖 نوشته است:

”می دانستم که تلاش برای برگرداندن آب رفته به جوی میسر نیست.“
می گویم: تلاش میسر است،
شاید نویسنده می خواسته بگوید
نتیجه ای ندارد —
که آن هم جای گفتگو دارد؛
آب رفته به جوی باز گردد —
اما با تلاش و تدبیر و پایداری.

📖 مشکل مجری برنامه کنفرانس ...

” آقای رییس ... نتوانستند برای خیر مقدم و عرض خوشامد، خدمت تان تشریف بیاورند.“

📖 تلفنی حالش را می پرسد، می گوید سرما خورده است.

از این سر سیم می گوید:
”چرا همه، امروز، سرما خورده اند؛
حسن آقا هم سرما خورده است!“

📖 می گوید: ”کارشان به من اثبات کرد ...“

می گویم: ”کارشان به شما ثابت کرد...“

می گوید: « از این صفحه به بعد باید تعویض گردد.»
می گویم: «از این صفحه به بعد باید عوض شود.»

می گوید: « امیدوارم، به امید خدا، انشالله ... »
می گویم: یکی را بگو و برو سر مطلب.

در دعوت نامه آمده است:
”ضمن تشکر و سپاس و کمال امتنان از همکاری
جنابعالی، امید و آرزو داریم که از همراهی و مساعدت و
راهنمایی دریغ نخواهید فرمود.“
با حذف ۱۵ کلمه از ۲۴ کلمه، می گویم:
«با تشکر از همکاری،
امیدواریم از راهنمایی و همراهی دریغ نفرمائید.»

نامه رسمی بود، اداری بود —
دعوت کرده بود
برویم «پیرامون» امر مهمی مذاکره کنیم.
پاسخ دادم که
اگر درباره خود آن امر مهم می خواهید گفتگو کنیم،
در خدمتتم —
اما پیرامون آن نمی دانم چه دارم بگویم.

📖 مدیر مدرسه‌ای،

در گفتگو با یک روزنامه،

روز ۳۱ شهریور را

«آرامش قبل از طوفان» می‌نامد،

من «آرامش بعد از طوفان» را

از بچگی شنیده‌ام؛

آن را احساس می‌کنم،

اما از آرامش قبل از طوفان تصویری ندارم.

📖 خیلی خوب حرف می‌زد -

مطالبش را درست و به جا می‌آورد.

اصلاً فکر نمی‌کردم آدمی که حرفه اش چیز دیگری

است به این ردیفی و روانی صحبت کند.

اما، در آخر سخنرانی اش گفت:

”تشکر می‌کنم که مصدع اوقات شریفتان شدم.“؟! +

نمی‌دانم چه لزومی دارد


آدم بزرگ و سخنران موفقی،

از شنوندگان - به خاطر توجه شان، یا حضورشان -

عذرخواهی کند؛

آن هم عذرخواهی غلط.

۸۳/۷/۱۴/۲۰

می گوید: 

”حضورم در انتخابات قطعی تر شده است.“

می گویم:

”ما بچه که بودیم قطعی را


تمام شده، حتمی، بی برو برگرد می دانستیم

و قطع کردن را بریدن.

حالا مانده ام که ’قطعی تر‘ چه جور چیزی است.

شاید دارد چیزی یواش یواش به طرف قطعی شدن

می رود.“

می گوید: 

”چرا باید نسبت به افرادی که همه عمرشان در خدمت


انقلاب بودند، این گونه بی رحمانه دروغ پردازی و افشاگری

غیر واقعی صورت پذیرد ...؟“

+ ما را باش که خیال می کردیم در «افشاگری»

پرده از روی «واقعیت» بر می دارند؛

نمی دانستیم غیر واقعی هم هست.

”... از امروز شماره تلفن های شهر تهران با تکرار رقم 

اول ۸ رقمی شده است.

لازم به یادآوری است، ... شماره های ۵ رقمی شامل این

تغییرات نمی شوند.“

+ که «مشمول» درست است.

📖 ” [متهم...] با حضور در شعبه ... بازپرسی ... به شکایت ... پاسخ گفته و از اتهام مطرح شده دفاع کرد. ... و اتهام مطرح شده را فاقد وجاهت قانونی دانست. بازپرس پس از انجام تحقیقات، قرار مجرمیت صادر کرد.“

- + حالا شما بفرمایید متهم چه کار کرد؟
- ۱- از اتهام دفاع کرد؟
- ۲- اتهام را فاقد وجاهت قانونی دانست؟

📖 می خواست سخنان سخنران را تأیید کند؛ گفت: ”سخنانی فرمودند که شایسته تر از آن بود که می بایست!“ هر جور گفته او را سرازیر سربالا کردم، دستگیرم نشد که تحسین کننده چه می خواست بگوید.

📖 می گوید: ”یک تجربیات زیادی در ... دارد.“ می گویم: + تجربیات زیادی دارد + تجربه زیادی دارد با ” ات “ جمع، و واژه «زیاد»، کلمه یک را نمی آورم.

📖 نوشته است

” هر گونه اختلافات ناشی از این قرارداد از طریق داوری حل و فصل خواهد شد.“
+ که با ”هر“ جمع نمی آوریم -
هر گونه اختلاف درست است.

📖

در نمایشنامه رادیویی می گوید:
”من می گویم باید قرعه کشی را یک بار دیگر تکرار کنید.“
+ که اگر «یک بار دیگر» را برداریم جمله سالم می شود -
یک بار دیگر به معنای همان تکرار است.

📖 می گوید:

- ”ارمغان اعتیاد نیستی و نابودی است.“
می گویم:
من «ارمغان» را مثبت می بینم؟
هدیه، ره آورد سفر. سوغات ...

📖

جلسه را دارد اداره می کند،
می گوید:
- ”گزارش آقای ... در مورد نمایش فیلم را به حضور می رساند“

شما خودتان بگویید چه می بایست می گفت.

📖 پشت میز خطابه رفته است،

می گوید:

- "همه ما عزیزان با آن آشنا هستیم."

می گویم، اگر «ما» می گویی

عزیزان را بردار

و اگر «عزیزان» می گویی ما را.

که اگر عزیزان گفتی

فعل تو سوم شخص جمع می آید:

+ "همه عزیزان با آن آشنا هستند."

📖 رادیوی ماشین را که روشن کردیم

خواننده، به آوای حزین، می خواند:

- "غم بلبل همه آن است که گل شد یارش!"

بغل دستی ام، ساده دلانه، پرسید:

"مگر چه اشکالی دارد؟"

بلبل که از خدا می خواهد

گل یارش شود."

گفتم آن روز که شاعر چنان سرود

گل هنوز یار بلبل نشده بود -

شاعر گفت:

"غم بلبل همه آن است که گل شد یارش"

یعنی بشود یارش.

حالا شاید، دیگر، همان باشد که خواننده می گوید-

بلبل زانوی غم به بغل گرفته و

از درد پشیمانی می نالد!

📖 با حروف درشت،

در جای چشمگیر روزنامه نوشته است:
- "گرامیداشت دوازدهمین سال فقدان مرجع بزرگ
تقلید شیعیان"
و من ندانستم
چرا باید "فقدان" را - فقدان مرجع بزرگ
تقلید را - گرامی بداریم.

📖 ترجمه:

- "هیچ چیز به اندازه تمرکز انرژی روی تعداد محدودی
از هدف ها به زندگی تان توان و نیروی بیشتر نمی دهد."
اول این که محدود برای «حد» است،
و محدود برای «عدد».
دوم این که «بیشتر» برای چیست؟
+ هیچ چیز به اندازه تمرکز انرژی
روی تعداد محدودی از هدف ها
به زندگی تان توان و نیرو نمی دهد.

📖 - "کلیه قطعات مصرفی شامل تیغ، توری، تیغه، بدنه و
ظروف و دستگاهها شامل ضمانت نمی باشد."
+ هیچ یک از قطعات مصرفی؛
شامل تیغ، توری، ...
مشمول ضمانت نمی باشد.

📖 گرداننده کنفرانس، در پایان،

به نوعی می خواهد از حاضران تشکر کند،

می گوید:

– ”... رنجی که شما در این لحظات طولانی تحمل کردید...”

خوب، لحظه که به اندازه یک چشم به هم زدن است،

چه طوری شما طولانی اش کردید؟

لحظه می شود یک آن، یک دم

که جمع آن – لحظات هم – جمع همان کوتاه

مدت هاست.

وانگهی چرا «رنج»، چرا «تحمل» –

برای کنفرانسی با این آهنگ و با این بازده؟

📖 رادیو بود،

از کشف تازه ای در زمینه های پزشکی می گفت؛

از مزایای خواب قیلوله.

ولی، او، خواب کوتاه هر موقع روز یا شب را

«قیلوله» می نامید.

و من – از بچگی – شنیده بودم که

خواب قیلوله قبل از ظهر است.

📖 از قول او نوشته است:

”ما این افراد را حمایت می کنیم و درصدد هستیم اموالشان را به آنها اعاده کنیم.“
”وی از بازگرداندن اموال ۱۵۰۰ نفر خیر داد و گفت:
و این افراد اموال خود را مسترد و اعلام رضایت کرده اند.“

+ و من، بالاخره، ندانستم که اموال آن ها را به آن ها داده اند یا از آن ها گرفته اند –
نفهمیدم ”مسترد“ پس دادن است یا پس گرفتن!
شما فرهنگ لغت باز کنید، گمانم پس دادن باشد.
که «اعاده» هم خود اسم فعل است
و فعل کمکی «کردن» نمی خواهد.

📖 نوشته است:

”بدون آن که نقش دین را در نظر نگرفت.“
به گمانم می خواهد بگوید:
+ ”بدون آن که نقش دین را در نظر گرفت ...“

📖 رئیس بخش

به کارمند اطلاعات نوشته است:
”لطفاً به جناب آقای (مدیر عامل) بفرمایید
ساعت ۳ بعدازظهر در جلسه مجمع عمومی
در خدمتشان هستیم.“

📖 نوشته است:

- "در شیوه صنعتی ساخت، علیرغم صرف مصالح کم و هزینه کمتر، استانداردهای کمی و کیفی بالاتری با سرعت بیشتر به دست می آید."

که من ترجیح می دهم

به جای کلمه «علی رغم»

از واژه «با وجود» استفاده شود -

من علی رغم را

در یک جور کشمکش می بینم

که خلاف میل و خلاف نظر در آن است.

📖 توی همین روزنامه

راجع به «دانشگاه قلابی»

خواننده بودم -

خواننده بودم

یک دانشگاه! باز کرده بودند

پول داده بودند

عنوان دکترا گرفته بودند

جلو اسم شان گذاشته بودند ...

این بار که تیتراژ درشت خبر را خواندم:

"استاد دانشگاه قلابی ... دستگیر شد"

خیال کردم کسی به ساحت دانشگاه تعرض کرده

نگو "استاد قلابی!" را گرفته اند!

که تیتراژ خبر می بایست:

+ "استاد قلابی دانشگاه دستگیر شد" باشد.

صفت دنبال هر اسمی بیاید،

همان را توصیف می کند.

ترجمه:

📖 - "به اندازه کافی گل جمع کرده ای؛ بیشتر از این آنها را نچین."

در غیر این صورت با این همه این طرف و آن طرف رفتن از من عقب می مانی."
+ که "در این صورت" درست است.

📖 - "دوست نداشت که اسمش را بدون پیشنهاد خانم به زبان بیاورند."

+ پیشنهاد جزء غیر مستقل است که به آغاز واژه می پیوندد و معمولاً معنا و ماهیت دستوری آن را تغییر می دهد.

"خانم" واژه مستقل و معنادار احترام آمیز است که جلوی اسم می آید.

📖 - "اشعه های درخشان خورشید ..."

+ که "اشعه" خود جمع شعاع است
و با های فارسی جمع نمی گیرد.

📖 - "یک ساعتی طول کشید تا حواس جان کاملاً سر

جایش بیاید و او بفهمد که برای چه آنجاست ..."

+ در زبان انگلیسی he یا she می آید،

اما در زبان فارسی به "او" نیازی نیست.

📖 - "مدیرها در جای خود قرار گرفتند ...
کم کم خستگی به سراغشان آمد و آنها در مبلهای نرم و
بزرگ اتاق فرو رفتند ...
+ به " آنها " نیازی نیست.

📖 - "... او کاملاً آماده بود که از نظریات هایدی پیروی
کند، اما اصلاً دلش نمی خواست که از جایش تکانش
بدهند."
" او این نظریه را امتحان کرد و با خوشحالی فریاد زد 'حق
داشتی این طوری راحت تر است' "

+ بهتر است نظریه - و جمع آن نظریات را - برای امور
عمده، برای طرز فکرهای درازمدت، برای تئوری و
شناخت بیاوریم
و نظر را برای امور کوچک عبوری کوتاه سابقه.
+ نظریه داروین، در مورد تکامل، جای تعمق بسیار
دارد.
+ به نظر من پیاده برویم زودتر می رسیم.

📖 - " اما نه کلارا و نه هایدی نتوانستند سهمشان را تا آخر
بخورند."
بهتر بود می نوشتند:
+ "نه کلارا توانست سهمش را تا آخر بخورد، نه
هایدی."

📖 می گویم:
چرا "پشت" درهای بسته جلسه می کنند؟
می گوید:
برای آن که هیچ دری به روی شان باز نیست.